

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

«أقول: حاصله أنّ الأمر المتدرّج شيئاً فشيئاً إذا كان له صورة اتّصالية في العرف، فلا بدّ في ترتّب الحكم المعلق عليه في الشرع من اعتبار صورته الاتّصالية»

توضیح کلام شهید در القواعد و الفوائد

مرحوم شیخ فرمودند: یکی از شرایطی که جمعی از فقها مثل شیخ، علامه و شهیدین برای عقد، خصوصاً عقد بیع ذکر کرده اند، موالات بین ایجاب و قبول است. کلامی را از مرحوم شهید از کتاب القواعد و الفوائد نقل کردند که بعد از معتبر دانستن موالات در عقد و نحو عقد، فرموده بودند: اصل در اعتبار موالات، مسئله استثناء متصل است. و در ادامه اموری را بر این معنا متفرع کردند.

مرحوم شیخ ابتداءً توضیحی راجع به کلام شهید بیان می کنند و در ادامه سه اشکال به آن وارد می کنند. در توضیح کلام شهید می فرمایند: مراد شهید این است اگر نزد عرف، در یک شیء که تدریجی الوجود است، یک صورت اتصالیه معتبر باشد، به گونه ای که آن را به منزله شیء واحد تلقی کند، هرچند بر حسب ظاهر، از الفاظ و امور متعدده تشکیل شده باشد، وقتی شارع بخواهد حکمی را بر این شیء مترتب کند، باید این صورت اتصالیه و وحدت عرفیه محقق باشد و مادامی که این صورت اتصالیه محقق نباشد، شارع حکم خودش را بر آن مترتب نمی کند.

در نتیجه عقد که مرکب از ایجاب و قبول است، گرچه ایجاب و قبول بر حسب ظاهر دو شیء است، اما عرف ایجاب و قبول را به منزله شیء واحد می داند. عرف یک وحدت و اتصالی را بین ایجاب و قبول معتبر می داند، بنابراین اگر بخواهد نتیجه عقد که صحت است، بر ایجاب و قبول مترتب شود، حتماً باید بین آنها موالات باشد.

بنابراین اگر بین ایجاب و قبول فاصله شود، به طوری که عرف این دو را به منزله شیء واحد تلقی نکند، مثلاً امروز بایع بگوید: «بعتک» و فردا مشتری بگوید: «اشتریت»، عقد صحیح نیست. معیار و ضابطه وحدت و فصل مخلّ به موالات هم به دست عرف است، یعنی اینکه بگوییم: عرف در کجا وحدت اعتبار می کند و در کجا وحدت اعتبار نمی کند، دست خود عرف است. شیخ می فرماید: مثلاً بین ایجاب و قبول، اگر یک کلمه ای مثل بسم الله فاصله شود، عرف آن را مخل به وحدت نمی داند.

اما در خود ایجاب آنجایی که می گوید: «بعتک هذا بهذا»، اگر بگوید: «بعتک هذا بسم الله بهذا»، عرف آن را مخل به وحدت می داند. عرف تخیل یک لفظی را بین خود ایجاب و قبول مخل نمی داند، در صورتی که تخیل همان لفظ بین خود الفاظ ایجاب را مخل می داند.

بعد از ای توضیح، مرحوم شيخ سه اشکال به كلام شهيد بيان می کنند:

اشکال اول: كلام شهيد در اعتبار موالات، در صورتی وجیه است که برای حکم به ملکیت و لزوم، به آیه «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» تمسک کنیم، به عبارت دیگر: اگر نیاز به تحقق عنوان عقد داشته باشیم، حرف شهيد خوب است، زیرا اگر بین ایجاب و قبول موالات نباشد، عرف آنها را عقد نمی داند، اما اگر بگوییم: نیازی به تحقق عنوان عقد نداریم و فقط صدق عنوان «بیع» یا «تجارت» کفایت می کند، ولو عقد هم نباشد، کما اینکه در باب معاطات، گفتیم: معاطات بیع است، اما عقد نیست، دیگر وجهی برای موالات نداریم.

پس موالات در صورتی معتبر است که نیازی به صدق عنوان عقد داشته باشیم. اگر به این عنوان نیازی نباشد؛ بلکه مجرد عنوان بیع یا عنوان تجارت کافی باشد موالات معتبر نیست و در مقام ما نیازی به عنوان عقد نیست.

اشکال یا مطلب دوم: شهيد اصل و منشأ در اعتبار موالات بین ایجاب و قبول را موالات بین مستثنی و مستثنی منه قرار داده است. شيخ می فرماید: دو دليل برای این اعتبار احتمال دارد که دليل دوم را بعيد می دانند.

دليل اول: فقها دأیشان این است که اگر بخواهند در موردی ادعای قاعده ای کنند، معمولاً به یک مورد جزئی برخورد کرده اند و از آن مورد جزئی سرایت داده اند به موارد دیگر و کم کم به عنوان یک قاعده شده است. در جمیع قواعد یا اکثر قواعد، مسئله این چنین است که در یک مورد دیده اند شارع یا عرف مطلبی را معتبر دانسته است و گفته اند که در نظائر این هم همینطور است.

عرف در باب موالات ابتدا دیده است که بین مستثنی و مستثنی منه، اتصال و ارتباط، یعنی موالات لازم است. بعد گفته است: در هر موردی که نظیر این باشد، موالات معتبر است. شاهد این مسئله این است که مرحوم شهيد در کتاب «القواعد والفوائد»، هر زمان یک قاعده ای را بیان می کند، بعد از توضیح عنوان قاعده، می فرماید: «الأصل فی ذلک»، در بیان اصل در قاعده، به مورد جزئی اشاره می کنند.

دليل دوم: در باب استثناء، ارتباط بین مستثنی و مستثنی منه بسیار شدید است، به طوری که اگر بلافاصله استثناء را کنار مستثنی منه قرار ندهیم، کذب لازم می آید و گاهی بالاتر از آن لازم می آید، مثلاً در کلمه «توحید»، اگر کسی امروز بگوید: «لا اله» و فردا بگوید: «الا اله»، موجب کفر است، بلافاصله باید بعد از «لا اله»، «الا اله» بیاید، لذا تحقق فاصله بین مستثنی و مستثنی منه بسیار قبیح است.

بنابراین در استثناء، چون شدت ارتباط بسیار است و فاصله در آن بسیار قبیح است، استثناء را اصل قرار داده اند و گفته اند: در تمام کلماتی که عرف آنها را به منزله كلام واحد می داند، باید موالات رعایت شود.

این مطلب را محشین، به عنوان اشکال ذکر کرده اند، در حالی که اشکال نیست و فقط بیان علت این است که چرا شهيد اصل در اعتبار موالات را استثناء قرار داده است، لذا عنوان دادیم؛ مطلب یا اشکال دوم.

اشکال سوم: بعضی از اموری که شهيد بر موالات متفرع کرد مخدوش است. اولین چیزی که شهيد مترتب کرد، مسئله توبه مرتد بود، به مجرد اینکه حاکم طلب توبه کرد، مرتد باید توبه کند. شيخ می فرماید: اینجا مسئله موالات مطرح نیست، بلکه مسئله این است که «الاسلام مطلوب فی جمیع الحالات»، لذا در هر زمانی انسان باید مسلمان باشد. معنای موالات این است که

اگر گفتیم بین دو چیز موالات معتبر است، در صورت اختلال به موالات، شیء اول کالعدم می شود، اگر گفتیم بین ایجاب و قبول موالات معتبر است، اگر امروز گفتیم: «بعتک» و فردا گفته شد: «اشتریت»، ایجاب و قبول، هر دو لغو و کالعدم می شود.

اما در مسئله توبه اینطور نیست، اگر حاکم امروز استتابة کرد ولو مرتد فرار کند و صد روز دیگر توبه کند، نه استتابة حاکم لغو است و نه توبه مرتد، در حالی که موالات هم موجود نبوده است. حاکم که استتابة داد، مرتد باید توبه کند، نه از باب اینکه توبه او لازم است که پشت سر استتابة باشد؛ بلکه از این باب است که خداوند اسلام هر انسانی را «فی جمیع الاحوال» معتبر و لازم می داند. حتی در همان حالی که حاکم استتابة می دهد.

همچنین اینکه گفت: تکبيرة الاحرام مأموم در نماز جمعه، باید قبل از رکوع امام باشد، ربطی به موالات ندارد، برای اینکه چه در جمعه و چه در جماعت آنکه مطلوب شارع است، این است که مأموم در جمیع حالات با امام باشد، «فی حالة القيام، فی حالة الركوع، فی حالة السجدة»، پس معنای اینکه می گوئیم: مأموم باید قبل از تکبيرة الاحرام و قبل از رکوع امام، تکبيرة الاحرام بگوید، این نیست که موالات بین تکبیر و رکوع معتبر است.

تطبیق

«أقول: حاصله»، یعنی حاصل کلام شهید این است: «أن الأمر المترجّ شیئاً فشیئاً»، امر تدریجی الوجود، کم کم می آید، دفعی الوجود نیست، این امر «إذا كان له صورة اتّصالية في العرف»، اگر در عرف صورت اتصالیه داشته باشد، «فلا بدّ في ترتّب الحكم المعلق عليه في الشرع»، در ترتب حکمی که در شرع معلق بر این شیء است، «فلا بد من اعتبار صورته الاتّصالية»، باید صورت اتصالیه آن محفوظ بماند، اگر صورت اتصالیه نباشد، حکم شرعی هم متفرع نمی شود.

«فالعقد المركب من الإيجاب و القبول»، عقدی که مرکب از ایجاب و قبول است، «القائم بنفس المتعاقدين»، که قائم به متعاقدين است، «بمنزلة الكلام الواحد»، در عرف به منزله یک کلام واحد است، «مرتبط بعضه ببعض»، بعض آن به بعض دیگرش مرتبط است، حال که مرتبط است، «فيقدح تخلّل الفصل المخلّ بهيئته الاتّصالية»، تخلّل فصلی که عرفاً مخل است به هیئت اتصالیه، ضرر می رساند.

«و لذا لا يصدق التعاقد»، تعاقد صدق نمی کند، «إذا كان الفصل مفترطاً في الطول»، اگر فصل مفطر باشد به طول، یعنی از جهت طولی و زمانی فصل زیاد باشد، «كسنة أو أزيد»، یک سال یا بیش از یک سال طول بکشد، البته کلمه «في الطول»، احتراز از «فی العرض» نیست؛ بلکه قید توضیحی است، چرا که «فصل»، غیر از طولیت، معنا و وجه دیگری ندارد. «و انضباط ذلك»، یعنی ملاک اینکه کدام فصلی مفطر است و کدام فصلی غیر مفطر، «انما يكون بالعرف»، به سبب عرف است، «و هو في كل أمر بحسبه»، این فصل در هر چیزی به حسب خودش است.

«فيجوز الفصل بين كلّ من الإيجاب و القبول بما لا يجوز بين كلمات كلّ واحدٍ منهما»، فصل بین ایجاب و قبول جایز است به چیزی که «لا يجوز» فاصله شدن بین آن چیز بین کلمات «كل واحد من الإيجاب و القبول» بین خود ایجاب و قبول، مثلاً الان بايع بگوید: «بعتک» و مشتری بگوید: «بسم الله قبلت»، کلمه «بسم الله»، اگر بین ایجاب و قبول باشد، مضر نیست، ولی اگر در ایجاب بیاید، یعنی بايع بگوید: «بعتک هذا بسم الله بهذا»، مخل است.

«و يجوز بين الكلمات بما لا يجوز بين الحروف»، سکوت بین کلمات جایز است، مثلاً بگوید: «بعتک» و کمی مکث کند و ادامه بدهد: «هذا بهذا»، اشکالی ندارد، ولی در خود «بعتک» جایز نیست با فاصله بگوید: «بع....تک»، «كما في الأذان و القراءة»، در اذان و قرائت هم همینطور است که بین کلماتش، مثلاً بین «أشهد أنّ» با کلمه بعدی یک سکوت مختصر اشکالی ندارد و

همان سکوت بین (شین و ه) واقع شود محل است.

تا اینجا توضیح کلام شهید بوده است. از «و ما ذکره»، سه مطلب نسبت به کلام شهید بیان می کند، بعضی می گویند: سه اشکال است، ولی عرض کردیم که مطلب دوم به عنوان اشکال نیست.

«و ما ذکره حسن»، آنچه شهید فرموده است، خوب است، «لو كان حكم الملك و اللزوم في المعاملة منوطاً بصدق العقد عرفاً»، اگر حکم در معامله، یعنی ملکیت و لزوم، عرفاً مشروط به صدق عنوان عقد باشد، یعنی ملکیت در جایی باشد که عرف بگوید عقد است، «كما هو مقتضى التمسك بأية الوفاء بالعقود و بإطلاق كلمات الاصحاب»، «اطلاق»، یعنی استعمال، نه اطلاق در مقابل تقیید. «فی اعتبار العقد فی اللزوم بل الملك»، فقها می گویند: لزوم؛ بلکه ملکیت نیاز به عقد دارد، این «بل الملك»، روی مبنای کسانی است که می گویند: در معاطات ملکیت لازمه نیست.

«أما لو كان منوطاً بصدق «البيع» أو «التجارة عن تراضٍ»»، اگر مشروط به صدق بیع یا صدق «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» باشد، «فلا يضره عدم صدق العقد»، عدم صدق عقد ضرری نمی رساند. بیع، یعنی آنکه بگوید: فروختم و دیگری بگوید: خریدم. مگر بیع غیر از مبادله مال به مال است. اگر امروز گفت فروختم و فردا گفت خریدم، مبادله مال به مال است. اما عقد وجود ندارد، چون از صورت اتصالیه معتبر در عقد خبری نیست. پس نظر شیخ این شد که موالات را در صورتی معتبر می دانیم که نیازی به صدق عنوان عقد داشته باشیم، اما اگر نیازی نداشته باشیم که نداریم، موالات معتبر نیست.

مطلب دوم: «و اما جعل المأخذ في ذلك»، اینکه مأخذ در اعتبار موالات را، اعتبار الاتصال بین الاستثناء و مستثنی منه قرار دادند، دو دلیل دارد: اول: «فلاذَّته منشأ الانتقال الى هذه القاعدة»، این اتصال بین مستثنی و مستثنی منه منشأ انتقال به این قاعده است، «فإن أكثر الكليات»، اکثر قواعدی که داریم، «انما يتلفت اليها»، به این کلیات توجه می شود، «من التأمل في مورد خاص»، یک مورد جزئی یافته اند، از آن یک قاعده در می آورند.

«وقد صرح الشهيد» در کتاب قواعد، «مكرراً بكون الاصل في هذه القاعدة كذا»، در هر قاعده ای، شهید قاعده را توضیح داده است و بعد فرموده: «والاصل في هذه القاعدة»، این مورد بوده است. دلیل دوم: «و يحتمل بعيداً أن يكون الوجه فيه»، احتمال بعید دارد، که وجه در این اعتبار و مأخذیت، «أن الاستثناء أشدّ ربطاً بالمستثنى منه من سائر اللواحق»، شدت ربط استثناء نسبت به سایر لواحق، مثل تأکید و بدل، باشد، چرا ارتباط در استثناء شدیدتر است؟

«لخروج المستثنى منه»، جمله با استثناء خارج می شود، «عن حدّ الكذب الى الصدق»، مثلاً کسی می خواهد بگوید: قوم آمده است غیر از زید، ولی بگوید: «جاء القوم»، «قوم»، ظهور در این دارد که همه آمده اند، لذا باید «الآ» را بیاورد که تبدیل به صدق شود. «فصدقه يتوقّف عليه».

«فلذا كان طول الفصل هناك أقبح»، طول فصل در استثناء أقبح است، چون أقبح است، «فصار اصل في اعتبار الموالات بين اجزاء الكلام»، شد اصل در اعتبار موالات بین اجزاء کلام، «ثم تُعدّي منه إلى سائر الأمور المرتبطة بالكلام لفظاً أو معنى»، سپس تعدی شده به سائر اموری که مرتبط به کلام است، اموری که یا لفظاً مرتبط است، مثل تأکید و بدل یا معنی، مثل ظرف «أو من حيث صدق عنوان خاصٍ عليه»، یا از حیث اینکه عنوان خاصی بر او صدق می کند.

«لكونه عقداً أو قراءة أو أذاناً»، مثلاً چون عنوان عقد یا قرائت یا اذان بر آن صدق می کند، یا مثل عنوان سعی و طواف که گفته شده: هفت دور باید پشت سر هم باشد و موالات بین آن معتبر است، یعنی طواف عنوان برای این هفت دور است و بر يك دور، طواف صدق نمی کند.

وجه بعد این است که اگر شدت ارتباط بین مستثنی و مستثنی منه زیاد است و موجب اعتبار موالات بین مستثنی و مستثنی منه می شود، به چه دلیل موجب اعتبار موالات در موارد دیگر که شدت ارتباط کم است، باشد؟ بله، اگر در مواردی که ارتباط کم بود، موالات معتبر بود، به طریق اولی در جایی که ارتباط زیاد است، موالات معتبر می شود. از اشد نمی توان به اضعف تعدی کرد.

«ثم»، اشکال به مواردی است که شهید گفته موالات در آنها معتبر است، «ثم فی بعضها»، بعضی از این فروع «علی ما ذکره خفاء»، «خفاء»، یعنی اشکال، مثل مسئله توبه مرتد، شهید فرمود: بین توبه و استتابة، موالات معتبر است. شیخ می فرماید: «فإن غاية ما يمكن أن يقال في توجيهه»، نهایت چیزی که در توجیه فوریت توبه مرتد می توان بیان کرد، این است که «إن المطلوب في الإسلام الاستمرار»، در اسلام، شارع در جمیع حالات استمرار را می خواهد. «فإذا انقطع»، زمانی که منقطع شود، «فلا بد من إعادته في أقرب الأوقات»، باید «فی اقرب الاوقات»، خود را مسلمان کند.

دو موید برای کلام شیخ بیان کردیم که در اینجا مسئله موالات معتبر نیست. موید اول: در موردی که موالات معتبر باشد، اگر موالات محقق نشود، طرفین لغو می شوند. اگر گفتیم بین ایجاب و قبول موالات معتبر است، اگر موالات رعایت نشود، ایجاب و قبول کالعدم می شود، در حالی که در اینجا اینطور نیست، اگر امروز حاکم مرتد را استتابة داد و او فرار کرد و صد روز بعد توبه کرد، هم استتابة حاکم اثر داشته است و هم توبه مرتد.

موید دوم: در موالات طولیت و پشت سر هم بودن مطرح است، قبول باید بعد از ایجاب باشد، اگر زمانی که بایع بگوید: «بعث»، همان زمان مشتری گفت: «قبلت»، فقهاء می گویند: عقد درست نیست، اما در اینجا اگر هم زمان با گفتن حاکم که می گوید: توبه کن، مرتد توبه کند، توبه اش درست است و کفایت می کند.

«و أمّا مسألة الجمعة» که شهید گفت: مأموم باید الله اکبر را قبل از رکوع امام بگوید، ربطی به موالات ندارد، بلکه این قبلیت علتش این است که مأموم باید جمیع حالات امام را درک کند، «فلأنّ هیأة الاجتماع»، اجتماع مأموم با امام در «فی جمیع أحوال الصلاة من القيام و الركوع و السجود مطلوبة»، مطلوب شارع است، «فیقح الاخلال بها»، لذا اخلال به این هیأت مضر است، «و للتأمل فی هذه الفروع»، مثل مسئله تعریف که بگوییم تعریف بلافاصله معتبر نیست؛ بلکه کسی مالی را یافت، در اولین زمانی که عرفاً برایش امکان داشت، باید اعلام کند.

«و فی صحّة تفريعها علی الأصل المذكور مجال»، در صحت تفریع این فروع بر موالات جای تأمل و اشکال است، مثلاً در اینکه تعریف در یکسال باید متوالی باشد، ناشی از اعتبار موالات نیست، بلکه ممکن است ناشی از ظهور «سنة» باشد، یک سال ظهور در این دارد که باید پشت سر هم باشد.

مطلب دیگر اینکه، «ثمّ إنّ المعيار في الموالاة موكول إلى العرف، كما في الصلاة و القراءة و الأذان و نحوها»، عرف باید بگوید کجا موالات هست و کجا نیست، ملاک عرف است. «و يظهر من رواية سهل الساعدي المتقدمة في مسألة تقديم القبول»، از روایت گذشته سهل ساعدی در مسئله تقدیم قبول روشن می شود، «جواز الفصل بين الإيجاب و القبول بكلام طويل أجنبي».

روایت سهل ساعدی این بود که مردی به پیامبر عرض کرد: «زوّجنيها»، یا رسول الله (ص) این زن را به همسری من در بیاور. پیامبر از او سوال کردند؛ چه چیزی مهر قرار می دهی... سه، چهار جمله فاصله شد، بعد پیامبر فرمود: «زوّجتکها».

قبلاً این روایت را شاهد آوردیم برای اینکه قبول به لفظ أمر می تواند بر ایجاب مقدم شود؛ البته روی تفسیری که مشهور فقها برای این روایت کرده بودند. شیخ برای روایت، تفسیر دیگری بیان کرد، فرمود: به نظر ما بعد از «زوّجتکها»، آن مرد قبلت را

گفته است و «زوجنی»، عنوان قبول را ندارد، ولی در هر صورت، روی تفسیر فقهای دیگر، لازم می آید بین قبول و ایجاب، یک فاصله طولانی محقق شده باشد.

بنابر این روایت «يظهر جواز الفصل بين الايجاب و القبول بكلام» طویلی که اجنبی از ایجاب و قبول است، «بناءً على ما فهمه الجماعة»، جماعت فقها فهمیدند که «من أن القبول فيها قول ذلك الصحابي «زوجنيها»، و الإيجاب قوله (صلى الله عليه وآله) و سلم بعد فصلٍ طويل»، ایجاب، قول پیامبر بود که بعد از این فصل طویل: «زوجتكها بما معك من القران» آمده است.

بعد شیخ می فرماید: «و لعل هذا»، یعنی فصل طویل، «موهنٌ آخر للرواية»، موهن دیگری برای روایت است. موهن اول این است که قبول به صیغه امر مقدم شده است و موهن دوم این است که بین قبول و ایجاب فاصله طولانی واقع شده است. «فافهم»، اشاره دارد که به اینکخ روایت موهون نیست، زیرا روایت سهل ساعدی مشهور بین فریقین است و سندش معتبر است، علاوه بر اینکه در روایت ندارد؛ بعد از «زوجتكها» ی پیامبر، مرد «قبلت» را گفته باشد. پس روایت سهل ظهور روشنی را دارد که «زوجنی» عنوان قبول را دارد و این مقدار فاصله ولو طولانی هم باشد، مخل نیست.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين